

بحران مشروعیت و جانشینی از دوره ملک‌شاه تا پایان دوره سلجوقیان

(۴۶۵-۵۹۰ هـ. ق)

شهناز مسلمی^۱

چکیده

دولت سلجوقی تجربه خوبی را از ساختار و مشروعیت سیاسی به یادگار گذاشت. پایه‌های مشروعیت این حکومت خلافت عباسی، الگوی ایران باستان (دیوانسالاری ایرانی)، سنن قبیله‌ای که با تلاش‌های مدرسان مدارس نظامیه فراهم شد. این ساختار توانست حاکمیت خود را بر محدوده گسترده‌ای از ماوراءالنهر تا دریای مدیترانه اعمال کند. اما از اواخر دوره ملک شاه این ساختار دچار تعارضات شد. این مقاله با توجه به نظریات امام محمد غزالی و خواجه نظام الملک طوسی در مورد مشروعیت سیاسی و همینطور ماکس وبر به بررسی تعارضات ساختاری و فکری از اواخر دوره ملک شاه می‌پردازد، تا نشان دهد پایه‌های مشروعیت از این دوران متزلزل شد و دولت سلجوقی را در سرانجامی سقوط قرار داد.

یافته‌های پژوهش که مبتنی بر روش توصیفی-تحلیلی با تکیه بر منابع اصلی و تحقیقات جدید است، نشان می‌دهد در تعارضات ساختاری بحران در روابط سلطان با نهادهای دیگر مثل خلافت، وزارت و امیران و ورود زنان به عرصه قدرت منجر به ضعف سلجوقیان شد. در تعارضات فکری نیز مسئله وحدت سلطان و خلافت عباسی و ضرورت امنیت در جهان اسلام باعث بی‌توجهی به علوم عقلی شد که تأثیرات آن در منابع تاریخی مشهود بود، البته زمینه‌های خردستیزی از قبل فراهم شده بود و این روند در دوره سلجوقی تشدید یافت.

واژه‌های کلیدی: سلجوقیان، ملک شاه، سلطنت، خلافت، وزارت، قومیت، مشروعیت سیاسی

shahnazmoslemi@gmail.com

^۱ دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه پیام نور

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۸/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۲۲

مقدمه

ایران در طی قرن پنجم و ششم هجری قمری در اوج قدرت و نهایت وسعت قلمرو یعنی از ماوراءالنهر تا دریای مدیترانه قرار داشت. این دوره با پیروزی نهایی طغرل سلجوقی در سال ۴۳۱ هـ.ق در محل دندانقان بر سلطان مسعود غزنوی شروع شد و با قتل طغرل سوم در سال ۵۹۰ هـ.ق در ری به دست سپاهیان علاءالدین تکش خوارمشاه پایان یافت. ساختارهای سیاسی قدرت در حکومت‌های گذشته باعث شکل‌گیری زمینه‌هایی شد که حکومت سلجوقیان به سمت تشکیل امپراتوری پیش رفت. تشکیل امپراتوری محصول تعامل سیاسی-نظامی ملک شاه و دیوانسالاری مقتدرانه خواجه نظام الملک بود، اما بعد از ملک شاه حکومت سلجوقیان دچار بحران مشروعیت و اختلافات درونی شد. از اواخر دوره ملک شاه علی‌رغم اقتدار، تعارض میان سلطان و نهادهای قدرت مثل خلافت عباسی، وزارت و امیران وجود داشت. در این پژوهش سعی خواهد شد بحران مشروعیت دوره سلجوقی با توجه به نظریه پردازان دوره سلجوقی (خواجه نظام الملک توسی و امام محمدغزالی) و دوره معاصر (ماکس وبر) مورد بررسی و نقد قرار بگیرد.

پرسش پژوهش بدین قرار می‌باشد: چه عواملی منجر به منجر به بحران جانشینی و مشروعیت از دوره ملک شاه سلجوقی به بعد شد؟ فرضیه پژوهش بر این مبنا قرار دارد که: دو بحران ساختاری و فکری در عصر سلجوقی منجر به بحران مشروعیت و جانشینی در دوران فوق و در نهایت باعث سقوط سلجوقیان شد.

پیشینه تحقیق

«سیاست و دانش در جهان اسلام» از امید صفی ترجمه مجتبی فاضلی. در این اثر به بررسی پیوند وفاداری سیاسی و علوم دینی پرداخته شده است. نویسنده معتقد است فرهنگ سیاسی سلجوقیان مولفه‌هایی را مشخص کرد تا علوم دینی عهده دار پروراندن آن باشد. وی با تکیه بر آراء فوکو و آلتوسر به بررسی پیوند میان نهادهای دانش از جمله مدارس نظامیه و خانقاه‌ها در عهد سلجوقی پرداخت تا نقش نهادهای دینی و علمی در مشروعیت بخشی به دولت سلجوقی را ارزیابی کند.

پایان نامه «مطالعه‌ای در مناسبات قدرت و مشروعیت در دوره سلجوقیان بزرگ» از نوراحمد بلنداختر. در این پژوهش به بررسی تأثیرات دین و دولت بر سیاست‌های مشروعیت‌زای سلجوقیان می‌پردازد. که ضمن تعریف مشروعیت به بررسی دین و مشروعیت به رابطه دین، دانش سیاسی و قدرت توجه شده است. در واقع به این نتیجه می‌رسد که قرائت رسمی از دین، علم و تفکر به گونه‌ای تفسیر شدند که در خدمت منافع قدرت قرار گرفته و بر



استمرار حکومت سلجوقی افزودند. بیش‌ترین توجه نویسندگان به نظریات سیاسی سیاست‌نامه نویسی و شریعت‌نامه نویسی این دوران قرار گرفت و همین‌طور به رابطه خلافت و پادشاهان عصر سلجوقی از دوره ملک‌شاه و جانشینان وی به صورت مختصر پرداخته است.

«تعارضات فکری-ساختاری در تمدن اسلامی، فقدان شکل‌گیری الگوی پیشرفت علمی» از علی بیگدلی. بحث اصلی پژوهش این است که الگوی تمدنی اسلامی-ایرانی چگونه شکل گرفت؟ چرا تمدن اسلامی در نتیجه تعارضات درونی متلاشی شد؟ ضمن بررسی علل فروپاشی تمدن اسلامی به تمدن ایرانی اشاره کرده و در بخشی از مقاله به تعارضات فکری-ساختاری دوره ملک‌شاه سلجوقی پرداخته است.

«مشروعیت سیاسی و ساختار قدرت در حکومت سلجوقیان» از تقی آزاد برمکی، مریم کمالی. این مقاله با توجه به تعریف ماکس وبر از مشروعیت و انواع آن، به بازنگری ساختار دولت سلجوقی از زمان تشکیل امپراتوری سلجوقی تا پایان حکومت سلطان ملک‌شاه می‌پردازد تا نوع ویژه‌ای از مشروعیت سیاسی را معرفی کند که تکیه بر نهادهای مؤثر در جامعه و تقسیم قدرت در میان ایشان را تشریح می‌کند و به رابطه سلطان و خلیفه، سلطان و وزیر، سلطان و امیران می‌پردازد. «تعارض بین مشروعیت و قدرت سیاسی در دوره سلاجقه» از حجت‌الله ایزدی. در این پژوهش به روابط خلفای عباسی و پادشاهان سلجوقی می‌پردازد که نقش مهمی در تثبیت و فروپاشی حکومت سلجوقیان داشت.

دیگر پژوهش‌های این دوره به بررسی نهادها یا شخصیت‌های این دوران می‌پردازد. این پژوهش می‌کوشد به تشریح عوامل بحران از دوره ملک‌شاه تا پایان دوره سلجوقیان از جهت سیاسی و فکری بپردازد.

چارچوب نظری

در این جستار بررسی بحران مشروعیت و منازعات دوره سلجوقی با توجه نظریات خواجه نظام الملک توسی و امام محمد غزالی و از جامعه‌شناسان معاصر ماکس وبر انجام خواهد شد، که ابتدا نظرات آن‌ها در مورد مشروعیت سیاسی بیان می‌شود.

۱. امام محمد غزالی

ابو حامد محمد بن محمد غزالی در سال ۴۵۰ هـ.ق در توس متولد شد و به سال ۵۰۵ هـ.ق در طبرستان توس درگذشت. پس از طی دوران کودکی در مجالس درس ابوالمعالی جوینی معروف به امام الحرمین حضور یافت، او در کلام به روش اشاعره بود. به نیشابور رفت و به خواجه نظام الملک پیوست و به تدریس در نظامیه بغداد منصوب



گشت، پس از مدتی بغداد را ترک کرد و به سفر حج رفت و در دمشق روزگار خود را وقف تأمل و تصوف کرد و به طوس مراجعت کرد. غزالی در سال ۴۸۸ هـ.ق از کارهای عمومی کنار کشید و یک سال بعد قسم یاد کرد که دیناری از سلطان نگیرد و به دربار سلطانی نرود، اما در سال ۴۹۹ هـ.ق تحت فشار فخرالدین بن نظام الملک که بعدها وزیر سنجر شد از خلوت بیرون آمد و در نیشابور مدرس نظامیه شد (غزالی، ۱۳۸۲: ۱۸). شروع به نگارش آثاری مانند احیاءالعلوم، کیمیای سعادت، نصیحه الملوک، جواهر القرآن، تفسیر یاقوت التاویل در چهل جلد، مشکوه الانوار و قواعدالعقاید کرد (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۱۶۵/۲).

غزالی از تحول اندیشه سیاسی ایران از آرمان خواهی به واقع بینی و از اندیشه آرمانی مدینه فاضله به توجیه اصالت قدرت و روابط مبتنی بر سلطه و تغلب روی آورد. اساس نظریه غزالی بر این اصل استوار است که حیات آدمی مجموعه‌ای از دین و دنیا و نظام دین جز از طریق دنیا سامان نمی‌گیرد: «الدین و الملک توأمان... و نیکوترین چیزی که پادشاه را ببايد دین درست است زیرا که دین و پادشاهی چون دو برادرند...» (غزالی، ۱۳۶۷: ۱۰۶) او تا آن جا پیش می‌رود که سلطان را ظل الله فی الارض می‌خواند (همو، ۸۱). طبق نظریه غزالی وی کوشید تا از طریق خلافت و سلطنت نظام سیاسی مختلطی به وجود آورد که آرامش مسلمانان و منافع طرفین را تأمین کند. خلیفه نمایندگی سلطان را می‌پذیرد و سلطان قدرت لازم را تفویض می‌کند (لانوست، ۲۵۳۵: ۵۵۰/۲). اندیشه‌های وی برخاسته از ترس، فتنه و فساد بود که به بی‌نظمی و هرج و مرج می‌انجامد و او بیشتر با مساله ارتباط با خلیفه و سلطان و تهدیدهای داخلی درگیر بود (لمبتون، ۱۳۸۰: ۲۹۱)، وی در نصیحه الملوک می‌نویسد: «اگر بشنود که اندر ولایت او کسی متهم بددین است بیاوردش و تهدید نمایدش تا توبه کند یا عقوبت کند یا نفی کندش از ولایت خویش تا مملکت او پاکیزه بود ار اهل هوا و بدعت...» (غزالی، ۱۳۶۷: ۱۰۶) به نظر وی خلیفه منبع مشروعیت سیاسی است از این رو مشروعیت مقامات سیاسی منوط به تصویب مقام خلافت است (لانوست، ۲۵۳۵: ۲۶۲). غزالی می‌نویسد: «حوزه ملوک زندگی دنیوی و مادی است و اینان در پیشگاه خداوند صاحبشان و مرتبت خاصی هستند، چنان که گفته‌اند سلطان سایه خدا بر زمین است از این رو مردم مکلف‌اند که آنان را دوست بدارند و پیروی اطاعت کنند...» (همو، ۸۲) بنابراین اطاعت از پادشاهان واجب و برعکس مخالفت با آن ناپسند است. بنابراین وی اعتقاد دارد که مقام‌ها و مناصب تابع قدرت نظامی است و صاحب قدرت نظامی با هر کسی بیعت کند آن شخص خلیفه خواهد بود و هر کس از قدرت برخوردار باشد و در عین حال از خلیفه اطاعت کند و در خطبه نماز جمعه نام خلیفه را ذکر می‌کند و به نام او ضرب می‌کند سلطان خواهد بود و رأی تدبیر او در مناطق تحت



حاکمیتش نافذ است (کرون، ۱۳۸۹: ۴۱۱). به همین دلیل است که در نصیحه الملوک بیشتر با وظیفه عملی حاکم سروکار دارد: «فره ایزدی بدان شانزده چیز است خرد و دانش و تیز هوشی و دریافتن هر چیزی و صورت تمام و فرهنگ و سواری و زین افزار کار بستن و مردانگی با دلیری و آهستگی و نیک خوئی و داد دادن ضعیف از قوی و دوستی و مهتری و احتمال و مدارا به جای آوردن و رأی و تدبیر در کارها و...» (غزالی، ۱۳۶۷: ۱۲۷) از دیدگاه وی سلطان اساس مملکت است خیر و آبادانی ملک از عدل و داد برمی‌خیزد و کار خلق با سلطان زمانه است چرا که مردم تباہ شدند و خواستار اطاعت مردم از سلطان است. چنان‌که در حکایت زیر به طریقی نقل می‌کند:

«حکایت عجیب سلطان پیغامبر علیه السلام بر تخت ملک نشسته بود باد او را برداشته و اندر هوا می‌برد سلیمان به عجب اندر مملکت خویش نگاه کرد از آن فرمانبرداری باد و دیو و پری و مرغان و خلائق و بزرگواری، هیبت و سیاست خواست که تختش نگویند شود گفت یا تخت راست باش تخت به آواز آمد و گفت تو راست باش تا ما راست باشیم چنان که خدای تعالی گفت ان الله یغیر ما بقوم حتی ما بانفسهم....» (همو، ۱۷۸-۱۷۹)

وی معتقد به برتری شریعت به عنوان قانون جامعه اسلامی بود و خلیفه را نماینده تمام حکومت اسلامی دانسته و در عین حال سعی داشت موازنه میان سلطان، خلیفه و علما برقرار کند.

۲. خواجه نظام الملک توسی

نظام الملک کار خود را با خدمت در دیوان خراسان و غزنه آغاز کرد، آن‌گاه به بلخ رفت و کار دبیری والی شهر ابوعلی بن شاذان را برعهده گرفت و کفایت خود را به اثبات رساند. نظام الملک نخست وزارت سلطنت آلب ارسلان و پس از او وزارت پسرش ملک شاه را برعهده گرفت، در روزگار وزارت او بود که دولت سلجوقی به وسعت و شکوه امپراتوری خود رسید و وی شخصاً بر امور مملکت نظارت می‌کرد (زهرانی، ۱۳۹۳: ۱۸۳).

متن کتاب سیاست نامه برای تجدید آیین و رسوم پادشاهان ایران نوشته شده است. در واقع کتاب ترکیبی از نظریه شاهی آرمانی و واقع بینی سیاسی بود. پادشاه دارای فره ایزدی است، مطابق این نظر شاه برخلاف خلیفه که توسط امام پیشین انتخاب می‌شد برگزیده خدا و دارنده فره شاهی است. پس پادشاه برگزیده ایزد است و نه خلیفه و جانشین پیامبر خدا و یا امامی که با بیعت امام انتخاب می‌شود تا بر اجرای احکام شریعت مباشرت کند (جوادطباطبایی، ۱۳۷۲: ۴۲). وی می‌نویسد:



«ایزد سبحانه و تعالی در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه و سیرت‌های ستوده آراسته گرداند و امضاء و حشمت او در قلوب و عیون خلایق بگستراند تا مردمان در سایه عدل و پناه رعیت او روزگار می‌گذرانند و ایمن همی باشند و بقای دولت او همی خوانند.» (نظام الملک، ۱۳۱۰: ۵)

یکی دیگر از کوشش‌های وی تلاش برای تداوم سنت پادشاهان عجم است و سلجوقیان را منتسب به افراسیاب می‌کند: «خداند عالم شهنشاه اعظم از دو اصل بزرگوار که پادشاهی و پیشوایی در خاندان ایشان جدبجد تا افراسیاب بزرگ پدید آورد.» (همو) از دیگر ویژگی‌های شاه از نظر خواجه نظام الملک عدالت بود، علت این امر آن بود که نظام امور ایران در دوره اسلامی با آمدن ترکان به هم ریخته بود و آن‌ها نمی‌گذارند که خراسانی‌ها وارد دیوان شوند. «سلطان طغرل و الب ارسلان هیچ نشنیدندی که امیری ترک رافضی را به خویشان راه داده است و اگر یکی از پادشاهان راه دادندی با او عتاب کردی و خشم گرفتی.» (همو، ۱۱۷)

خواجه اذعان به توأمان بودن دین و سیاست دارد که اگر در پادشاهی خللی ایجاد شود، در دین هم بددینان به وجود می‌آیند و اگر در دین تزلزلی ایجاد شود، مملکت دچار خذلان می‌شود و بدعت آشکار می‌شود و خوارج به به وجود می‌آیند. و اشاره می‌کند که در روزگار محمود و مسعود و طغرل هیچ رافضی نبود که به مقامات بالا برسد. در عین حال حال به عوامل ضعف حکومت در دوران خود می‌پردازد: «هر فرومایه‌ای باک ندارد که لقب پادشاه و وزیر بر خویشان نهد و ترکان لقب خواجهگان بر خویشان نهند و خواجهگان لقب ترکان بر خویشان بندند... زنان پادشاه فرمان دهند و کار شریعت ضعیف گردد... همه کارهای مملکت از قاعده و ترکیب خویش بیفتاده است و پادشاه را از بس تاختن و جنگ و دل مشغولی، فرصت آن نباشد که به چنین چیزها پردازد و یا از این معنا اندیشه کند...» (همو، ۱۷۳، ۱۸۹-۱۹۰) در تمام فصول سیاست نامه سلطان را متوجه این مشکلات کرده و با ذکر نمونه‌هایی از شاهان گذشته تلاش برای برطرف کردن این مشکلات دارد. اما تنش میان نظام قبیله‌ای ترکان و نظریه ایران شهری خواجه نظام الملک یا نزاع ایرانیان طرفدار نظام متمرکز پادشاهی و ترکان طرفدار نظام ملوک الطوائفی مانع تداوم حکومت سلجوقیان شد. و این درگیری بعد از ملک شاه حکومت را به سمت انحطاط سوق داد.



ماکس وبر یکی از بزرگ‌ترین نظریه پردازان در مورد مشروعیت بود، وی در کتاب اقتصاد و جامعه مشروعیت را به انواع مشروعیت عقلانی، سنتی و کاریزمایی تقسیم می‌کند، مشروعیت عقلانی به جوامع مدرن مربوط می‌باشد بنابراین به بررسی دو نوع مشروعیت دیگر پرداخته خواهد شد.

در مشروعیت سنتی بر اساس قدرت سرور و نظام‌هایی است که از قدیم وجود داشته، سرور یا سروران بر اساس قدرت سنتی انتخاب می‌شوند. شکل این سیادت در درجه اول تشکلی است که از طریق تربیت مشترک به وجود می‌آید و مبتنی بر وفاداری شخصی است. کسانی که به طور سنتی با سرور پیوند می‌خورند عبارت‌اند از: ۱- موروثی‌ها شامل اعضای طایفه، برده‌ها، کارمندان خانگی متعلق به خانوار به خصوص برده‌ها، گماشتگان، آزادشدگان ۲- غیر موروثی‌ها: کسانی که رابطه شخصی با سرور دارند، کسانی که اتحاد وفاداری با سرور دارند، کارمندان آزاد که وفاداری به سرور را متعهد شده‌اند. در سیادت‌های سنتی مهم‌ترین اصل تشکیلاتی این است که مهم‌ترین مناصب را به وابستگان اعضای خاندان طایفه بدهند (وبر، ۱۳۸۴: ۳۶۴، ۳۶۶). در این راستا سیادت سنتی به دو نوع پیرسالاری و نظام موروثی اولیه تقسیم می‌شود. پیرسالاری به وضعیتی اطلاق می‌شود که تا آن جا که در جامعه سیادت وجود دارد پیرتران که بهتر از همه با سنت مقدس آشنایی دارند، اعمال سیادت می‌کنند و نوع پیرسالاری که در آن یک تشکل اقتصادی یا خویشاوندی فردی که طبق قوانین موروثی تعیین می‌شود حکومت کنند. پیرسالاری و پیرسالاری اغلب کنار یکدیگر هستند. در این نوع سیادت اگر سرور بدون رعایت سنت بر اختیار و خودکامگی تکیه داشته باشد، سیادت سلطانی نامیده می‌شود که به نظر وبر این نوع سیادت بیشتر در مشرق زمین معمول بوده است (همو، ۳۶۹، ۳۷۱، ۴۲۶). بنابراین در اقتدار سلطانی تا زمانی که سنت‌ها حفظ شوند و به سنت‌ها احترام گذاشته شود اقتدار با دوام وجود خواهد داشت و اگر نسبت به سنت‌ها بی‌اعتنایی وجود داشته حکومتش دچار فروپاشی می‌شود.

مشروعیت کاریزمایی از نظر وبر خود را صفتی فوق العاده و عطیه الهی تعریف می‌کند، که نقطه مقابل عقلانی شدن است. عامل تعیین کننده برای اعتبار کاریزما پذیرش توسط کسانی است که در معرض سیادت قرار گرفته‌اند. به عقیده وبر اگر شخصی صاحب کاریزما برای مدت طولانی و مهم‌تر از همه بدون سود و فایده برای پیروان باقی بماند به احتمال زیاد کاریزمای خود را از دست می‌دهد (همو، ۳۹۸-۳۹۹).

نوع مشروعیتی که در دوره سلجوقیان وجود داشت، بدین ترتیب بود که سلطان چون از راه استیلا و غلبه بر سرزمین ایران و دیگر کشورهای اسلامی حاکم شد، سعی کرد با واگذاری قدرت به نهادی دیگر مثل خلافت، وزارت و...



اعمال قدرت کند، اما با تیرگی روابط و آشکار شدن اختلافات سلطان با قدرت‌های دیگر اقتدار آن‌ها رو به سراسیمگی رفت. بنابراین در ادامه سعی خواهد شد با توجه به نظریات فوق روابط سلطان با نهادهای دیگر قدرت مورد ارزیابی قرار بگیرد.

تعارضات ساختاری

۱. رابطه سلطنت و خلافت

سلجوقیان در برخورد با نهاد خلافت روش‌های مختلفی را دنبال کردند تا بیش‌ترین بهره برداری سیاسی و دینی را از این نهاد به دست آوردند. طغرل وارد بغداد شد و خلیفه را از خطر لشگریان فاطمی رهایی بخشید و به حکومت آل بویه در عراق خاتمه داد. با این کار ضمن مدیون کردن مسلمانان سنی مذهب به حکومت از جهت برپایی نهاد سنتی خلافت از این نهاد برای کسب مشروعیت هم بهره گرفت. این بستر هم توسط شریعت نامه نویسانی چون غزالی فراهم شد که از نظر وی خلیفه در قبال فعالیت‌های مذهبی جامعه مسئولیت داشت و بر آن نظارت می‌کرد و سلطان هم در امور دنیوی حکومت را به پیش برد و سعی کردند از راه انتصاب وزرا و پیوندهای خویشاوندی و زناشویی این مشروعیت را کسب کنند (ارمکی و کمالی، ۱۳۹۱: ۱۲۸ و ۱۳۰).

ملک شاه ظاهراً احترام خاصی برای خلیفه قائل بود. در سال ۴۸۰ هـ.ق هنگامی که سلطان به حضور خلیفه رسید با وجود این که خلیفه او را تکلیف به نشستن کرد، سلطان از نشستن خودداری کرد. پس از پایان ملاقات ملک شاه تقاضا کرد که دست خلیفه را ببوسد ولی خلیفه به چنین کاری راضی نشد و سلطان در نهایت انگشتی خلیفه را بوسه زد (بنداری، ۲۵۳۶: ۹۰). این سیاست باعث احترام خلیفه عباسی به سلطان شد. هنگامی که گوهرآیین وارد بغداد شد و خلیفه عباسی القائم بامرالله جلسه رسمی تشکیل داد و عهدنامه سلطنت ملک شاه را به گوهرآیین واگذار کرد. «وزیر دیباچه آن بخواند و نیز پرچمی را که خلیفه به دست خویش بسته بود تسلیم گوهرآیین کرد.» (ابن اثیر، ۱۳۷۲: ۴۶۶/۲۳) بعدها روابط سلطان و خلیفه تیره شد، در سال ۴۸۵ هـ.ق به قصد عزل خلیفه راهی بغداد شد، چون می‌دانست با وجود خواجه نظام الملک امکان پذیر نیست، پیش از رسیدن به بغداد مقدمات قتل وی را فراهم کرد. وی تصمیم داشت خلیفه را از پایتخت بیرون کند و به وی اتمام حجت کرد که تو باید از بغداد چشم‌پوشی، در واقع قصد ملک شاه به خلافت رساندن نوه خود جعفر بود. اما پس از مدتی کوتاه از مرگ نظام الملک بر اثر ابتلا به تب درگذشت و خلیفه از دست وی نجات یافت (باسورث، ۱۳۶۶: ۱۰۳/۵). پس از ملک



شاه دوره تمکین خلفا در برابر سلاطین سلجوقی به دلیل افزایش قدرت آن‌ها و ضعف سلاطین سلجوقی به پایان رسید.

بعد از ملک شاه تلاش ترکان خاتون همسر وی باعث شد که خلیفه عباسی خطبه به نام فرزند وی محمود بکند. وی به سپاهیان پول زیادی داد. آخرین اقدام وی دعوت از اسماعیل بن یاقوتی برای جنگ با برکیارق بود. اگر چه سپاهی فراهم آورد اما شکست یافت و گمشتگین اتابک سابق وی را فرو گرفت. آن گاه تنش عمومی برکیارق قیام کرد. ترکان خاتون سعی کرد با تنش تماس بگیرد اما در سال ۴۸۷ ه. ق درگذشت و یک ماه پس از مرگ وی پسرش محمود به دلیل بیماری آبله درگذشت (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۴۰-۱۴۲).

از زمان محمودبن محمدبن ملک شاه روابط سلجوقیان و خلافت عباسی تیره گشت. در منابع دوره سلجوقی ذکر شده که میان وی و خلیفه عباسی مسترشد مخالفت و دشمنی وجود داشت و او دو بار بغداد را فتح کرد (نظام الدین الحسینی، ۱۳۸۸: ۱۳۱) «یک نوبت میان او و خلیفه المسترشد بالله وحشتی پید آمد و کار به جایی رسید که بغداد را حصار داد و بستند و بعد از آن میانشان مصالحه شد و بعد از آن از خلیفه عذر خواست.» (ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۵۳) سلطان محمود پس از آن وارد شهر بغداد شد، اما مردم بغداد را بخشید. در این هنگام چون حال سلطان خوب نبود برخی چنین شایع کردند که سبب آن جنگ با خلیفه بوده است. از این رو سلطان دستور داد وی را در کجاوه‌ای نشاندند نزد خلیفه ببرند تا او را ببخشند که المسترشد نامه‌ای نوشت و درخواست وی را اجابت کرد (صدرالدین حسینی، ۱۳۸۰: ۱۲۹-۱۳۰).

در دوره مسعود نیز روابط تیره‌ای با خلیفه برقرار بود. عده‌ای از امرای بزرگ مثل یرنقش بازدار، سنقر خمارتکین و عبدالرحمن بن طغایرک، دبیس بن صدقه به خلیفه پیوستند. امان نامه‌ای که خلیفه فرستاد شامل دبیس نمی‌شد، بنابراین وی به نزد خلیفه بازگشت، (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۹۱۱/۲) کدورت و ناراحتی میان سلطان و مسترشد به وجود آمده بود و شحنة بغداد هم کارهایی انجام داده بود که نشان دهنده دشمنی سلطان سلجوقی بود (بنداری، ۲۵۳۶: ۲۰۹). در نبرد دای مرگ خلیفه شکست خورد. گروهی از توده مردم بغداد که خبر شکست و اسارت خلیفه را شنیدند شورش کردند. چنان که ابن اثیر می‌نویسد: «در حالی که خاک بر سر خود می‌ریختند و گریه می‌کردند و فریاد می‌زدند، زنان بیرون آمدند و به سروصورت خود کوفتند. شحنگان با مردم به جنگ پرداختند و در این زد و خورد بیش از پنجاه نفر از مردم کشته شدند.» (ابن اثیر، ۱۳۷۲: ۲۳۵/۲۵) همینطور مردم به زشتی و بدی از سلطان یاد می‌کردند (بنداری، ۲۵۳۶: ۲۱۲). سلطان با خلیفه صلح کرد، فرستاده‌ای از جانب سنجر آمد مسعود به دیدار



وی رفت اما بیست تن از اسماعیلیان وی را کشتند و بینی وی را بریده و عریان رها کردند (ابن خلدون، ۱۳۸۳: ۹۱۴/۲). البته در تاریخ الفخری آمده که قتل وی کار سلطان مسعود بوده، چرا که وی قصد فراهم آوردن و تجهیز سپاه را داشته است (ابن طباطبای، ۱۳۸۴: ۴۰۹). به همین علت دبیس را کشتند (بنداری، ۲۵۳۶: ۲۱۲-۲۱۳). سلاطین سلجوقی دبیس را برای جنگ با خلیفه تحریک می‌کردند و بعد از کشته شدن مستر شد دیگر نیازی به وی نداشتند و او را از میان برداشتند.

در محرم سال ۵۳۰ هـ.ق امیر یرنقش زکوی از طرف سلطان مسعود از راشد (فرزند مسترشد) خواستار چهارصد هزار دینار شد که راشد جواب داد: «او مالی به میراث نگذاشته و همه دارایی‌ها به هنگام عزیمت به تاراج رفته است.» عدم وصول پول باعث جنگ خلیفه و سلطان مسعود شد که نهایتاً خلیفه شکست خورد و مسعود به استناد سوگندنامه‌ای که از خلیفه گرفته بود «من هرگاه سپاهی گردآورم یا خروج کنم یا با یکی از اصحاب سلطان با شمشیر روبه رو شوم خود را از خلافت خلع کرده‌ام» در حضور قاضیان و فقیهان او را از خلافت خلع کردند (ابن-العبری، ۱۳۷۷: ۹۱۵-۹۱۶). در واقع راشد قصد انتقام خون پدرش را داشت که قصد محاصره اصفهان را داشت که او هم در محاصره اصفهان توسط ملاحده کشته شد (ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۵۶). پس از آن سلطان مسعود دستور داد تا کارهای راشد در نامه‌هایی ثبت شود و سپس نظر بزرگان را در مورد خلیفه بعدی پرسید و آن‌ها محمد بن مستظهر را پیشنهاد کردند و خلیفه جدید را المقتفی بامرالله خواندند (ابن العبری، ۱۳۷۷: ۲۸۶-۲۸۷).

پس از مرگ سلطان مسعود سلاطین دیگر قدرت چندانی نداشتند، چنان‌که ابن اثیر می‌نویسد: «پس از او دیگر پرچمی که آماده کرده بود برافراشته نشد و مورد التفات واقع نگردید.» (ابن اثیر، ۱۳۷۲: ۲۶/۲۰۸) از طرفی المقتفی هم دیگر سلاطین سلجوقی را به بغداد راه نداد. چون سلطان مسعود مرد خلیفه گفت: «پس ازین شکیبایی در مقابل ستم نداریم با بودن این مردم برای خلافت قوام و پایداری نیست.» بدین ترتیب از این به بعد کفه قدرت به نفع خلیفه تغییر کرد چنان‌که سلطان محمد بن محمود در مورد جنگ با خلیفه عباسی می‌گوید: «شتاب نکنید دشمنی با خلیفه شوم است و دوستانش پسندیده و دشمنانش بدنام هستند، من زشت می‌دانم که سلطنت خود را با دشمنی خلیفه شروع کنم...» (بنداری، ۲۵۳۶: ۲۸۱) بدین ترتیب ملاحظه می‌گردد احترامی که مردم برای خلفای عباسی قائل بودند هیچ گاه خدشه دار نگردید. حتی سلاطین سلجوقی برای خلافت عباسی اعتبار ویژه‌ای قائل هستند که این بستر را نظریه پردازان سیاسی آن دوران مثل غزالی فراهم کردند. درثانی روابط خلفا و سلاطین سلجوقی تحت تأثیر ضعف و قدرت خلفا بوده است. زمانی که در ضعف بودند از سلجوقیان برای خاتمه دادن به قدرت آل بویه



کمک گرفتند و از زمان مسترشد که شروع به تجهیز سپاهیان می‌کنند حاضر به به تحمل سلاطین سلجوقی و شحنگان آن‌ها نمی‌شوند.

۲. رابطه سلطنت و وزارت

دومین پایه مشروعیت سلاطین سلجوقی واگذاری قدرت خود به وزیران ایرانی بود، برای این که از تدابیر و درایت آن‌ها در اداره قلمرو خود از ماوراءالنهر تا مدیترانه بهره ببرند. در واقع این نوع مشروعیت از سنت ایران باستان سرچشمه می‌گرفت که اهرمی قدرتمند برای سلطان سلجوقی بود. البته وزیر امنیتی نداشت و سلطان می‌توانست با اراده خود و به دسیسه اطرافیان او را برکنار کند. برای مثال می‌توان از عمیدالملک کندری اولین وزیر سلجوقی یاد کرد که به توطئه اطرافیان شاه از جمله نظام الملک به قتل رسید. «نظام الملک را در اول چند خون به ناحق در گردن آمده بود، عمیدالملک ابونصر کندری را فرمود تا هلاک کردند.» (ابوالرجاء قمی، ۱۳۶۳: ۹۹)

خواجه نظام الملک بزرگ‌ترین وزیر ایرانی در دولت سلجوقی بود که از قدرت زیادی برخوردار بود و علاوه بر مشروعیت سنتی نوعی قدرت کاریزمایی هم به دست آورده بود که با تمام قدرت بر امور دیوانی نظارت داشت. شهر توس را سلطان به وی داد و او را به چند لقب مفتخر ساخت که یکی از آن‌ها اتابک بود که معنایش پدر بود (ابن‌اثیر، ۱۳۷۲: ۵۶/۲۳). خواجه دوازده پسر داشت و ممالکی را به آن‌ها داده بود و به دیگران اجازه ورود به آن مناطق را نمی‌داد (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳۱۷۸/۴). وی حامی سرسخت مذهب شافعی بود و در این راستا مدارس زیادی در عالم اسلامی بنا نمود و علمای این مذهب را در نظامیه‌ها و حتی در امور سیاسی به کار گرفت. او در آغاز پادشاهی خود نگرش استمالت‌آمیز خود را نسبت به خلیفه عوض کرد و بهانه‌اش این بود که دست پنهان وزیر خلیفه فخرالدوله در پشت سر تهاجمات حنبلیه در مدارس نظامیه قرار دارد، این کدورت میان فخرالدوله و نظام الملک باعث شد که این وزیر به دستور نظام الملک از وزارت عزل شود. (ابن طباطبایا: ۱۳۸۴: ۳۹۷)

در اواخر سال‌های سلطنت ملک شاه رقابت بر سر تصاحب مقام وزارت بین تاج الملک و نظام الملک شروع شد. تاج الملک وزیر ترکان خاتون همسر ملک شاه بود، ترکان خاتون مایل بود پسرش محمود به سلطنت برسد، اما نظام الملک برکیارق را ترجیح می‌داد «چه در ناصیه او پادشاهی و فرپادشاهی مشاهده می‌کرد و سلطان را بر ولی عهدی او ترغیب و تحریض می‌نمود.» بنابراین گروه تاج الملک بدگویی از نظام الملک را شروع کردند (ظهیرالدین-نیشابوری، ۱۳۳۲: ۳۲). از بدگویی‌های وی این بود که «وزیر همه ساله فقیهان و صوفیان و قاریان را سیصد هزار دینار می‌دهد که اگر بدین حال سپاهی راست شود بی‌گمان به در قسطنطنیه خواهیم رسید.» (صدرالدین-



حسینی، ۱۳۸۰: ۹۹) البته از جمله علل دیگر نقل می‌شود که عثمان بن نظام الملک حاکم مرو شحنه ملک شاه قودن (از نزدیکان ملک شاه) را به زندان انداخت. وقتی وی از زندان نجات یافت پیش سلطان برای دادخواهی رفت که این کدورت بین سلطان و وزیر ایجاد شد: در الکامل ابن اثیر آمده است که سلطان نامه‌ای برای نظام الملک می‌نویسد: «تو اگر در ملک شریک من هستی و دست تو با دست من در سلطنت دخیل است این خود حکمی است و لکن اگر تو نماینده من و در فرمان هستی می‌بایستی مرز پیروی و نمایندگی نگه داری...» خواهی در پاسخ می‌گوید: «به سلطان بگویند اینکه بدانستی در ملک تو شریک هستم پس بدان و آگاه باش که تو بدان نائل نشدی مگر به تدبیر و رأی من... ثبات آن دستار (شاهی) وابسته به این دوات است و همبستگی آن‌ها موجب پیوند هر آرمانی و سبب هر دستاوردی است...» (ابن اثیر، ۱۳۷۲: ۲۳/۱۸۱-۱۸۲) تا این که سلطان خشمگین شد و کسی را فرستاد و خواهی را به قتل رساند. البته نیشابوری سلطان را از این قتل مبرا می‌کند و می‌نویسد که تاج الملک با اسماعیلیان ارتباط داشت، در نهاوند فداییان اسماعیلی وی را با کارد کشتند (ظهیرالدین نیشابوری، ۱۳۳۲: ۳۲). سلطان نیز وقتی به بغداد رسید بعد از هجده روز وفات یافت. سبب بیماری گوشت شکار خورده مبتلا به تب بود (ابن اثیر، ۱۳۷۲: ۲۳/۱۸۷). بنابراین تعارضات ساختاری در دوره ملک شاه باعث قتل خواهی نظام الملک شد.

این رقابت‌ها بین فخرالملک وزیر برکیارق و موید الملک وزیر محمدبن ملک شاه ادامه یافت. وی پس از عزل به سمت محمد رفت و وی را تشویق به این کرد که سلطنت را از دست برادرش خارج کند (صدرالدین-حسینی، ۱۳۸۰: ۱۰۸-۱۰۹). پس از این موقعیت وزراء بسیار متزلزل بود. انوشیروان بن خالدکاشانی از وزرای این دوره از سیاست سلطان محمد انتقاد می‌کند و می‌نویسد: «از اخلاق سلطان در شگفتم می‌بینم در انتخاب سگ-های شکاری آن‌ها که با مقصودش موافق‌اند انتخاب می‌کند و از ریشه و اصل آن‌ها پرسش می‌کند... پس چگونه است که برای مقام دیوانش و مقامات سلطنتی انتخاب نمی‌کند و دقت نمی‌کند...» (بنداری، ۲۵۳۶: ۱۱۶) بعد از مرگ نظام الملک نفوذ عراقی‌ها در مناصب دیوانی فراهم شد و خراسانی‌ها دچار انزوا و گوشه نشینی شدند. سپس مملکت به خراسانیانی تعلق گرفت که انوشیروان آن‌ها را نادان و بی‌لیاقت توصیف می‌کند (همو، ۱۰۹). از امیر ضیاء الملک ابونصر پسر نظام الملک که وزارت یافت تا صاحب منصبان دیگر. به نظر انوشیروان پسر نظام الملک از وزارت آگاهی نداشت و اصولاً این کار شغل وی نبود و آرزویش را نداشت (همو، ۱۱۰). یکی از وزرای که قربانی این رقابت شد سعدالملک آبی بود او به همراه چهار نفر از همراهانش بردند بر دروازه اصفهان به دار آویخته شد. وی متهم به خیانت بود و به آن چهار نفر اعتقاد به اسماعیلیه را نسبت دادند. (ابن اثیر، ۱۳۷۲: ۴۲/۲۴)



انوشروان معتقد بود اقدام خراسانیان برای متهم ساختن عراقیان به ارتباط با اسماعیلیه صرفاً نقشه سیاسی برای جلب نظر سلطان به حذف عراقی‌ها از مناصب دیوانی بود. «جماعتی از خراسانیان نادان و گمنام که در عراق سر می‌کردند و در گوشه‌هایی منزوی گردیده بودند... به بیکاری و بطالت روزگار می‌گذرانیدند، هنگامی که از میل به سلطان به خراسانیان آگاه شدند سرها را بلند کردند و خودشان را نشان دادند و درخواست مقامات و مناصب کردند. اینان ندانستند، سلطان هم ندانست و از این نکته غافل بود که در خطه خراسان آشیانه اسماعیلیان است...» (بنداری، ۲۵۳۶: ۱۰۹) از دوره سلطان محمد به بعد دوران انحطاط وزارت بود چرا که دیگر نهاد وزارت شکوه خود را از دست داد و به اشکال دیگری چون وزارت سلطان، وزارت خاتون سلطان و... درآمد (همو، ۱۲۸-۱۲۹).

۳. رابطه سلطان و امیران

پس از شریعت، ایران باستان، سومین مبنای مشروعیت عصر سلجوقی را می‌توان آداب و رسوم و سنت‌های قبیله‌ای دانست. در واقع همین سنت‌های قبیله‌ای باعث به حکومت رسیدن سلجوقیان شد. اما سلاطین سلجوقی از سنت‌های قبیله‌ای که ارجحیت با حکومت غیر متمرکز و تفرق قدرت بود فاصله گرفتند و به سمت حکومت متمرکز و قدرت مطلقه و پادشاهی رفتند. این روش باعث مقاومت در بین اعضای خاندان سلجوقی و رهبران قبایل ترک شد. به عنوان نمونه می‌توان به مسئله جانشینی طغرل اشاره کرد، این گذار از سنت قبیله‌ای به پادشاهی بود که باعث واکنش امرای ترک شد. این تعارض دو نوع حاکمیت متمرکز و غیر متمرکز در زمان ملک شاه به اوج خود می‌رسد، وقتی که ملک شاه به سلطنت می‌رسد با مخالفت قاوورد برادر آلب ارسلان مواجه می‌شود. مجموعه فعالیت‌های نظامی وی در کرمان در کنار شونات و القاب پادشاهی که برای خود قائل می‌شد حکایت از دعای وی نسبت به حکومت سلجوقی داشت، وی در نبرد با ملک شاه شکست خورد. نظام الملک فرمان قتل وی و فرزندانش را گرفت (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۱۲-۱۳). پس از آن امرای دیگر مثل تکش و طغرل ینال شورش کردند (لمبتون، ۱۳۶۶: ۲۱۶/۵). البته ملک شاه سعی کرد حکومت ولایات را به امرای خود بدهد مثلاً شحنگی خوارزم را به نوشتگین غرچه و قسیم الدوله آق سنقر به حلب و قتلش را به دمشق و رکن الدله خمارتگین را به فارس فرستاد (میرخواند، ۱۳۸۰، ۱۱۶/۴)، این‌ها در اراضی تحت سلطه خود نوعی حاکمیت برقرار کردند و حکومت‌های محلی به وجود آوردند که منجر به کاهش قدرت سلجوقیان شد. اما دیدگاه متمرکز در اواخر دوره نظام الملک به دلیل افزایش قدرت وی منجر به شکست شد. موثرترین مخالفت‌ها همان طور که در سابق گفته شد از جانب ترکان



خاتون و نیروهای اداری و نظامی طرفدار وی شکل گرفت، که در این زمان مسئله جانشینی ملک شاه موجب رویارویی دو جناح درون حکومتی شد. تاج الملک ابوالغنائم طرفدار ترکان خاتون و فرزند چهارساله وی محمود بودند. نظام الملک و طرفدارانش هم حامی برکیارق فرزند بزرگتر بودند. این اختلافات آغاز تجزیه امپراتوری سلجوقی بود، که بعدها منجر به نزاعات برکیارق و محمدبن ملک شاه شد. بیشتر سپاهیان آن‌ها را امرای ترک تشکیل می‌دادند و تغییرات مکرر آن‌ها نشان می‌داد که منافع آن‌ها مغایر با حکومت متمرکز بود. سلطان محمد گاهی سعی می‌کرد از تمرکز قدرت در دست امرا جلوگیری کند به عنوان مثال پس از سرکوبی شورش منگوبرس در جبال اقطاع پسران برسق در خوزستان را از دستشان گرفت و در عوض دینور را به اقطاع به آن‌ها داد (لمبتون ۱۳۶۶: ۱۱۸/۵).

اما پس از مرگ سلطان محمد باز هم گرایش‌های گریز از مرکز دوباره شروع به حرکت می‌کنند. چنان‌که انوشروان بن خالد از اوضاع پس از مرگ سلطان محمد اظهار تأسف می‌کند: «چون سلطنت به فرزندش سلطان محمود سید این کشور مجتمع را تکه تکه کردند و راهی وسیع را تنگ ساختند و برای وی از هر طرف شرکایی در سلطنت قرار دادند و قدرتی مقابلش تراشیدند و تنها آن مقدار برایش گذاشتند که اعاشه کند.» (بنداری، ۲۵۳۶: ۱۵۰)

یکی از امرای این دوره دبیس بن صدقه بود که آرزو داشت همواره بین سلطان محمود و مسعود فرزندان محمدبن ملک شاه اختلاف وجود داشته باشد زیرا دوست داشت به جاه و جلال پدرش برسد (ابن اثیر، ۱۳۷۲: ۲۹۷/۲۴)، در واقع حمایت سلاطین سلجوقی از دبیس به جهت این بود که وی مانع دخالت خلفای عباسی در عراق باشد و پس از مرگ مسترشد وی نیز اعدام شد. «نمی‌دانست که اگر پادشاهان او را زنده گذاشتند برای این است که از او علیه مسترشد استفاده کنند و چون مسترشد از میان رفت برای زنده ماندن او دیگر وجهی نیست» (ابن العبری، ۱۳۷۷: ۲۸۵)

در دوره مسعود نیز درگیری میان سلطان با امرا ادامه می‌یابد که باعث کشته شدن کمال الدین خازن وزیر می‌شود. وی توجه خاصی به اصلاح امور اقتصادی داشت و به سپاهیان و امرای لشکری مستمری و اقطاع نمی‌داد بنابراین از او کینه به دل گرفتند و به اتابک قراسنقر نامه نوشتند و دفع وی را خواهان شدند، اتابک نیز نامه‌ای به سلطان نوشت و مرگ وی را خواستار شد (نظام الدین الحسینی، ۱۳۸۸: ۱۷۱-۱۷۲). همینطور امرای دیگر مثل عباس والی ری با بوزابه و عبدالرحمن هم پیمان شدند برای این که پسران سلطان محمود را به سلطنت منصوب کنند (همو، ۱۷۲).



پس از این به دلیل روی کار آمدن سلاطین ضعیف بحران جانشینی تشدید شد. چنان که در تاریخ روضه الصفا در مورد سلیمان شاه بن محمد بن ملک شاه آمده است: «سلیمان شاه اکثر اوقات به لهو و لعب روزگار می‌گذراند و در صلح و رواج جرعه راح از کف نمی‌نهد و عزالدین قیماز و ناصرالدین آق سنقر در معاشرت یار و در خلوت محرم اسرار وی بودند و بنا بر حسدی که از موفق گردبازو در خاطر داشتند سلطان را به هلاک و اعدام وی تحریض می‌کردند...» (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳۲۴۷/۴) با پادشاهان ضعیف کار به دست امرای ترک و اتابکان افتاد، که این مسئله پس از مرگ محمدبن ملک شاه توسعه یافت. امرای ترک که اتابکان شاهزادگان سلجوقی بودند آن‌ها را کنار زدند و به عنوان پادشاهی مستقل حکومت کردند همینطور در منازعات جانشینی از شاهزادگان مختلف حمایت کردند. چنان که افضل الدین کرمانی می‌نویسد: «هر ترکی قبائی نو می‌یافت تمنی اتابکی و خیال داد بکی می‌کرد و هر ترکی بقال بچه و قصاب بچه را وکیل خویش کرد و به دیوان پادشاه فرستاد تا سفاهت به روز می‌کرد و از آن وهن ملک و ضعف کار زیادت می‌شد و در این وقت وقع و حرمت از سوگند و عهد برخاست و عهد و ایمان بی نیت و نابسپار شد...» (افضل الدین کرمانی، ۲۵۳۶: ۷۱) به ویژه در دوره آخرین سلطان سلجوقی رقابت میان طغرل سوم و قزل ارسلان اتابک وی وجود داشت که هرکدام درصدد به دست گرفتن اداره امور کشور بودند. به طوری که اتابک به خلیفه عباسی خطر نیرومند شدن سلطان را گزارش داد (ابن اثیر، ۱۳۷۲: ۵۸۳/۲۳) و خلیفه عباسی الناصرالدین الله به فکر حذف سلاحه از قدرت افتاد. مردم بیش‌ترین لطمات و خسارت رو از جنگ‌های جانشینی دیدند، مؤلف تاریخ یمینی در این سال‌ها از زنجی که مردم متحمل شدند می‌نویسد: «حال رعیت در این اثنا... از حد بیان درگذشت... راه‌ها از خوف سباع و ضیاع که در ساکن اهل حرث و زرع ماوی ساخته بودند ناامن شد... به چند نوبت قحط‌های شنیع حادث شد و درویشان به فنا رسیدند و رسم خواجگی و دستارداري بیفتاد... و عاقبت از سر اضطراب اکثر مردم جلاء وطن اختیار کردند و اداء حال و معاملات پادشاه با پنجاه شصت مؤدی افتاد و همسایه را به همسایه و خویش را به خویش گرفتند.» (جرفادقانی، ۱۳۷۴: ۴۳۲-۴۳۳)

۴. سلطنت و زنان

یکی از عواملی که در منازعات جانشینی و بحران مشروعیت نقشی اساسی داشت، ورود زنان به عرصه قدرت بود. زنان در این دوره در امور مملکتی دخالت و نفوذ داشتند. با این که سلاطین سلجوقی سعی داشتند از میراث قبیله‌ای خود دست بکشند، اما نفوذ زنان نشان از بقای سنن قبیله‌ای داشت. تعدادی از زنان به رغم این که افکار عمومی



شرکت آن‌ها را در امور عمومی درست نمی‌دانستند در آن نقش مهمی داشتند (لمبتن، ۱۳۷۲: ۲۸۱). خواجه نظام الملک در کتاب سیاست‌نامه پیرامون جایگاه زنان عصر خود می‌نویسد:

«نباید که زیردستان پادشاه زبر دست شوند که از آن خلل تواند کند و پادشاهی بی‌فر و شکوه ماند خاصه زنان که ایشان اهل سترند و ناقص عقل غرض از ایشان گوهر نسل است و هر که از ایشان اصیل‌تر بهتر و هر که مستورتر ستوده‌تر و هرگاه که زنان پادشاه فرمانده شوند همه آن فرمایند که صاحب‌غرضان ایشان را بیاموزند و بشنوند و به رأی‌العین چنان‌که مردان اموال بیرون پیوسته می‌بینند ایشان نتوانند دید و بس به موجب گویندگان که در پیش کار ایشان باشند چون حاجبه و خادمه فرمان دهند لابد فرمان ایشان خلاف راستی باشد و از آن جا فساد تولد کند و حشمت پادشاه را زیان دارد و مردمان در رنج افتند و خلل در ملک و دین درآید و خواسته مردم تلف شود و بزرگان دولت آزرده گردند و به همه روزگار هران زن که بر پادشاه مسلط شد جز رسوایی و شر و فتنه به حاصل نیامد.....» (نظام الملک، ۱۳۱۰: ۱۳۳)

نظام الملک به دلیل تجارب تلخی که از ترکان خاتون زوجه ملک شاه داشت، از دخالت زنان در امور عمومی جلوگیری می‌کرد و از این امر ناراضی بود. تنها امری که وی امیدوار بود ملک شاه در این بخش از سیاست‌نامه یاد بگیرد آن بود که از مشورت سیاسی با ترکان خاتون جلوگیری کند و در عوض از وزیر مشورت بگیرد. همان‌طور که قبلاً گفته شد وی برای مدتی زمام امور را به دست گرفت. این خاتون قدرت و ثروت فراوانی داشت و گفته می‌شود که در زمان مرگش ده هزار اسب ترکی داشت (لمبتن، ۱۳۷۲: ۲۹۳). بنابراین ترکان خاتون نقش فعالی در منازعات جانشینی و ضعف و تجزیه سلجوقیان داشت.

یکی از زنان دیگر که نقش مهمی در منازعات جانشینی داشت همسر جهان پهلوان اتابک طغرل سوم بود که با کمک وی در همدان به قدرت رسید (آقسرائی، ۱۳۶۲: ۲۶). با مرگ جهان پهلوان در سال ۵۸۲ ه.ق «اساس سلطنت منهدم گشت و حل و عقد مملکت گسسته شد و امرای دولت به هم برآمدند و متفرق گشتند.» علت ناامنی و اختلاف را باید در رقابت‌های شدید سلطان طغرل و قزل ارسلان برادر جهان پهلوان که برای به دست گرفتن اداره امور با یکدیگر به مبارزه پرداختند باید جستجو کرد. سلطان طغرل نیز در پی کسب قدرت از دست رفته سلطنت بود. اختلافات به حدی بالا بود که قزل ارسلان به خلیفه عباسی گزارش داد و تقاضای کمک کرد (ابن‌اثیر، ۱۳۷۲: ۵۸۳/۲۳). حمایت خلیفه عباسی باعث شد که اتابک ادعای استقلال کند و به نام خود سکه ضرب



کند (میرخواند، ۱۳۸۰: ۳۲۶۰/۴). اتابک با اینانج خاتون ازدواج کرد، اما قصد خاتون این بود که فرزندان خود را به سلطنت برساند (راوندی، ۱۳۶۴: ۳۳۶). چندی از سلطنت اتابک نگذشته بود که شی بی جان در بستر دیدند، برخی منابع علت مرگ وی را توطئه اینانج خاتون و عده‌ای از بزرگان حکومتی علیه قزل ارسلان نقل کردند (میرخواند، همان). به گفته میرخواند سلطان برای خاموش کردن فتنه مادر قتلخ اینانج با وی ازدواج کرد، اما آن‌ها قصد داشتند که به سلطان زهر بدهند و سلطان همان زهر را به خاتون داد (همو، ۳۲۶۳). راوندی می‌نویسد که: «بفرمود تا او را زه زدند» اینانج خاتون که زن سلطان بود برو حاکم بود، فرزندان خود را می‌خواست پادشاه کند. نهایتاً در جمادی الاخر سال ۵۹۰ هـ.ق سلطان تکش خوارزمشاه با سپاهی مجهز به منظور جنگ با سلطان طغرل به سمت عراق رفت. سلطان در ۲۴ ربیع الاول ۵۹۰ هـ.ق کشته شد، تکش سر وی را نزد خلیفه عباسی فرستاد. بدین ترتیب با قتل طغرل سوم حکومت سلاجقه عراق منقرض گردیدند (همو: ۳۶۸، ۳۹۹).

تعارضات فکری

یکی از بحران‌های بزرگ در دوره سلجوقیان رکود تعقل و خردگرایی بود، البته نمی‌توان این بحران را منحصر به دوران سلجوقی دانست. از قرن سوم خلفای عباسی روی عقیده خود تعصب زیادی داشتند و تعصب آن‌ها ناشی از مصالح سیاسی و حکومت آن‌ها بود. هر چند در دوره مأمون گرایشاتی به عقل و دانش‌های عقلی یعنی فلسفه و منطق داشتند، اما از زمان متوکل وضع به گونه‌ی دیگر بود. متوکل علی الله (۲۳۲-۲۴۷) به اهل سنت و حدیث بسیار متمایل بود که او را در مقابل کسانی مثل مأمون و معتصم، واثق که در این باب اهل نظر بودند قرار می‌داد (حلمی، ۱۳۸۴: ۲۵۳). «وقتی خلافت به متوکل رسید بحث و جدل و مناظره را که در ایام معتصم و واثق و مأمون میان مردم معمول بود ممنوع داشت و کسان را به تعلیم و تقلید واداشت و بزرگان و محدثین را گفت تا حدیث گویند و مذهب سنت و جماعت را رواج دهند.» (مسعودی، ۱۳۷۴: ۴۹۶) همین‌طور بعد از دوره سامانی به جای آزادی مذهبی تعصب دینی برقرار شد. دانشمندان بزرگی چون ابوریحان بیرونی به اجبار به دربار غزنوی رفت، فردوسی مجبور به گریز از دربار غزنه شد. آن چه برای سلاطین غزنوی مهم بود حفظ حکومت و اطاعت همگان از آنان و نیز کسب مشروعیت از خلیفه عباسی و حمایت دستگاه خلافت از حکومتشان بود (فرای، ۱۳۶۳: ۴۸). سلاطین سلجوقی که دغدغه اتحاد دین و دولت و پیوند و اتحاد با خلفای عباسی را داشتند «الدین اس و الملک حارس دین اساس است، ملک پاسبان.....» (افضل الدین کرمانی، ۲۵۳۶: ۷۱) به دلایل سیاسی و مذهبی همان رویه را در پیش



گرفتند، به خصوص سیاست‌های خواجه نظام الملک و نقش علمای دین این دوره، کسانی مانند امام محمدغزالی را نمی‌توان نادیده گرفت، که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد.

۱. نقش خواجه نظام الملک توسی در مقابله با علوم عقلی

جهت‌گیری مذهبی خواجه نظام الملک از عوامل رکود عقلی در دوره سلجوقیان بود، وی دو مذهب شافعی که خلفای عباسی به آن معتقد بودند و مذهب حنفی که سلجوقیان به آن پای‌بند بودند را مذاهب نیکو می‌دانست و بقیه مذاهب را از دایره اسلام خارج می‌دانست. خواجه نظام الملک در این باره می‌نویسد: «در همه جهان دو مذهب است که نیک است و بر طریق راست‌اند یکی حنفی و دیگری شافعی...» (نظام الملک ۱۳۱۰: ۱۲۹)، البته جهت‌گیری مذهبی وی از جهت نگرانی دین نبود، بلکه تمام دغدغه وی تقویت حکومت مرکزی و بالطبع تداوم قدرت خود و خاندانش بود. در این راستا علاوه بر نوشتن کتاب سیاست‌نامه، اقدام به تأسیس مدارس نظامیه کرد. هدف عمده نظامیه‌ها دفاع و توسعه سیاسی مذهب سنت اعم از خلافت عباسی و سلطنت سلجوقی در مقابل نهضت نامرئی شیعه و به ویژه اسماعیلیان مصر بود (فیرحی، ۱۳۷۸: ۳۰۲).

نظامیه‌ها سه کارکرد مهم داشتند که تأثیر زیادی در انحطاط تمدن اسلامی داشت. اول این که تمام امکانات دولتی در اختیار مذهب شافعی قرار گرفت و موجب محدودیت مذهبی دیگر مذاهب شد. دوم این که بیشتر مناصب دولتی در اختیار فارغ التحصیلان نظامیه‌ها قرار گرفت. در سایه همین افراد با نفوذ بودند که نظامیه بغداد از خطرات تهاجمات مغولان و دیگر مشکلات مصون ماند (همو، ۳۰۳-۳۰۴).

سومین کارکرد ویژه نظامیه‌ها که از مبانی گفتمان اشعری-شافعی برمی‌خاست تعصب در علوم نقلی و مبارزه با عقل و فلسفه بود. در واقع ساختار مدارس نظامیه با التزام به مبانی اشعری-شافعی ساختار ضد عقلی داشت و این ساختار هم هم سو با قدرت سنی عباسیان بود به سرکوب خردگرایی شیعه و فلاسفه انجامید. تلاش نظامیه‌ها در جهت توسعه نقل و حدیث برای پادشاهان دوره میانه سودمند بود و حاکمان را از نقادی خردورزان و مسئولیت رفتارهای اجتماعی مصون نگه می‌داشت. حاکمان جامعه اسلامی با استفاده از محصولات فرهنگی-سیاسی نظامیه‌ها سالیان دراز به عوام فریبی و توجیه مشروعیت خود پرداختند (فیرحی، ۱۳۷۸: ۲۶۰-۲۶۱). بنابراین یکی از عوامل رواج تعبد در برابر تعقل و نقل و حدیث به جای خردگرایی را می‌توان نقش خواجه نظام الملک در این روند دانست.



۲. نقش امام محمد غزالی در رکود علوم عقلی

غزالی از برجسته‌ترین اساتید و دانشمندان مدارس نظامیه بود که تلاش زیادی در جهت مشروعیت خلافت عباسیان و سلطنت سلجوقیان داشت. او با دو گروه فلاسفه و اسماعیلیان نبرد کرد، وی نه اصل تعلیم امام و قاعده تسلیم باطنیان و نه طریقه فلاسفه را قابل اعتماد ندانست (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۰: ۳۸). وی دو کتاب المستظهری (فضائح الباطنیه) و تهافت الفلاسفه را در رد فاطمیان و فلاسفه نگاشت (فیرحی، ۱۳۷۸: ۲۶۰). او در تهافت الفلاسفه در بیست مسئله با فلاسفه به مخالفت برخاسته است. او در مورد سه مسئله از حدود مخالفت علمی و فلسفی پا را فراتر گذاشته است و ابن سینا را تکفیر کرده است، که به ترتیب عبارت از مسئله معاد جسمانی، علم خداوند به جزئیات و حدوث و قدم عالم هستند (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۹: ۱۲۵/۱). همینطور وی در کتابش فلاسفه را مورد طعن قرار داده است و سخنان فیلسوفان را تراث خوانده و می‌نویسد: «آنچه شما یاد کردید تحکیمات است و زورگویی‌ها و علی التحقیق این مطالب ظلمات است فوق ظلمات، چنانچه اگر کسی چنین سخنانی را از خوابی که دیده حکایت کند سوءمزاج او استدلال می‌کنند یا اگر کسی این جنس سخنان را در فقهی‌ات ایراد کند که در آنجا مطلب به تخمین است می‌گویند تراث است...» (غزالی، ۱۳۸۲: ۳۲) آن چیزی که باعث وجه تمایز وی از متکلمان قبل از خود می‌شود توجه بیش از حد وی به منطق را می‌توان نام برد، او منطق را روحی الهی و کتب آسمانی جستجو کرد و بسیاری از آیات قرآن مجید را بر اساس موازین منطقی تفسیر کرد (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۰: ۴۰). در عین حال علم کلام را ضروری می‌دانست، اما جایگاه برجسته‌ای برای آن قائل نبود. برخی پژوهشگران معتقدند که وی سعی داشت جایگاه رهبری دینی برسد (امیدصفی، ۱۳۸۹: ۲۵۸)، اما به نظر نگارنده وی در پی یقین و معرفت شخصی بود. علاوه بر این جهان اسلام درگیر مناظرات سیاسی میان سه قدرت سلجوقیان، خلافت عباسی و فاطمیان بود و غزالی نگران از هم گسیختگی و بی‌نظمی جهان اسلام بود. در واقع غزالی با فلسفه به جنگ فلسفه رفت. مشکلی که غزالی با فلاسفه داشت این بود که آن‌ها بدون درک و تدبر آراء یونانیان را می‌پذیرند اما در اصول اسلامی شک می‌کنند و دلیل نوشتن کتاب تهافت الفلاسفه را بحران در افکار فیلسوفان مسلمان می‌داند (غزالی، ۱۳۸۲: ۴۳). گرایش‌های عقلی وی از شک آغاز می‌شود و سپس به نقد و سنجش و بلاخره به فلسفه منجر می‌شود. به نظر داوری اردکانی بسیاری بحران فلسفه قرن پنجم را نشناختند و در ادامه می‌نویسد: «درست است که غزالی با فلسفه و فلاسفه اسلامی مخالفت کرد و حتی فلسفه را به زندقه و بدعت



نسبت داد اما او در کتاب تهافت الفلاسفه صرف فقیه و مفتی نیست بلکه به تحلیل قضایای فلسفه پرداخته و آن همه را به مبادی بازگردانده است این تحلیل در حکم تمهید راه آینده آن بوده است...» (داوری اردکانی، ۱۳۸۸: ۹۹) قابل ذکر است که نمی‌توان محتوای کتاب تهافت الفلاسفه که شامل مطالب کتاب کلامی ضد فلسفه و احکام فقهی مبتنی بر کفر و آراء فلاسفه را نادیده گفت، همان طور که گفته شد نگرانی‌های دینی و سیاسی غزالی، عدم امنیت در جامعه منجر به تکفیر فلاسفه و بی‌توجهی به علوم عقلی شد، به دلیل این که در فقدان امنیت فلسفه نیز رشد نخواهد کرد. قطعاً افکار و اندیشه‌های وی در تحکیم موقعیت سیاسی نهاد دیوانسالاری و حکومت سلجوقیان بی‌تأثیر نبود و موجب وحدت جهان اسلام و اتحاد قدرت عباسیان و سلجوقیان شد، اما در دراز مدت پیامد خوبی نداشت. به نظر پژوهشگران تفکرات غزالی باعث شد که سالیان درازی در جهان اسلام از نفوذ خردگرایی در زندگی مسلمانان و به ویژه محافل اهل سنت جلوگیری شود. زیرا متعاقب این کتاب فتاوی بسیاری مبنی بر تحریم تحصیل فلسفه و اشتغال و تدریس آن صادر کرد (فیرحی، ۱۳۷۸: ۲۶۰-۲۶۱).

از سوی دیگر غزالی در جریان انقلاب فکری تصوف قرار گرفت. روی آوردن غزالی به تصوف تأثیر زیادی بر روابط تسنن و تصوف داشت و این توفیقی بود که طریقت‌های صوفی بدون آن مجالی برای مخالفت‌های تبلیغی پیدا نمی‌کردند (پرگاری و حسینی، ۱۳۸۹: ۳۴). غزالی در کتاب المنقذ الضلال نقل می‌کند که بعد از رهایی از شک خود طالبان حق را منحصر در چهار فرقه متکلمان، فلاسفه، صوفیان و باطنیه یافت و غزالی اظهار می‌کند که بعد از آزمودن هر کدام به تصوف گرایید. (غزالی، المنقذ من الضلال، ۱۳۸۲: ۲۸-۵۰) همچنین درباره صوفیان بیان می‌کند که در عصر آن‌ها یعنی فیلسوفان، بلکه در هر عصری متالهان بوده‌اند که خدا عالم را از وجود آن‌ها خالی نمی‌گذارد، زیرا آن‌ها اوتاد زمین‌اند و به برکات ایشان رحمت بر اهل زمین نازل گردد و آن گاه اصحاب کهف را هم از شمار آن‌ها می‌داند (همو، تهافت الفلاسفه، ۱۳۸۲: ۲۲). بنابراین وی صوفیان را از هر نوع شبهه‌ای که متشرعان به آن نشر می‌دادند منزّه کرد و این مسئله چیزی بود که مورد رضایت حکام سلجوقی و خلفای عباسی بود، چرا که صوفی در حال سیر و سلوک معنوی است، نه با دین کاری دارد و نه با حکومت و سیاست. یکی از نویسندگان مشهور و پرکار اهل سنت به نام ابوالفرج بن جوزی در کتاب خود به نام تلبیس ابلیس به رد صوفیان پرداخت، وی راه و رسم این قوم را از وسوسه‌ها و تلبیس‌های ابلیس می‌داند. وی تمامی بدعت‌های صوفیان را ناشی از فقدان و بی‌اعتنایی به علم و شریعت و فهم کتاب و سنت می‌داند. نکته دیگر این که بدعت‌ها را ناشی از فقدان و بی‌اعتنایی به علم و شریعت و فهم کتاب و سنت می‌داند و می‌گوید که آن‌ها علم شریعت را علم ظاهر و هوای نفسانی



خود را علم باطن می‌دانند. وی سپس به عقاید و اعمال صوفیان می‌پردازد مثل انجام رقص و سماع و غنا و ترویج و تبلیغ آن‌ها:

«صوفیان برای برطرف کردن عقل به جای شراب از حشیش و معجون استفاده می‌کردند، خنیاگری ممنوع را سماع و وجد نامیده‌اند و حال آن که وجد کردن به طوری که عقل را برطرف کند حرام است. خداوند شریعت را از شر اینان حفظ بفرماید و دلیلی بر باطل بودن اینان روشن‌تر از این نیست که دنیاداران و اشخاص اهل دنیویات به اینان گرایش دارند همچنان که بر مطربان و رقاصان و آوازخوانان...» (ابن جوزی، ۱۳۶۸: ۲۶۱)

در واقع وی منشأ اتهامات به صوفیه را دوری از شریعت می‌داند. به بیان وی دوری از شریعت، انحراف در عقیده و رفتار است که اگر چنین امری اتفاق بیفتد و هرکسی پرچم فرقه را به دست بگیرد منشأ انحرافات خواهد شد که با گذشت سالیان طولانی چیزی از اسلام باقی نخواهد ماند. از سوی دیگر ابن جوزی در کتاب المنتظم از غزالی به شدت انتقاد کرده است، با این که وصف برجستگی‌های فکری زهد و تعبد وی را آورده وی را به سبب برخی مطالب در احیاء علوم الدین مثل دفاع از سماع، ریاضت و ترک دنیا سرزنش کرده و کتابش را بر وفق مذهب صوفیه تألیف کرده و سخنانی شبیه سخنان باطنیه گفته است (ابن جوزی، ۱۹۹۲/۱۴۱۲: ۱۷/۱۲۴-۱۲۷، ۱۸۶، ۱۹۶، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۷۷).

۳. مخالفت با تعقل و فلسفه در منابع تاریخی
اولین روایت از کتاب تاریخ الوزراء نوشته ابوالرجاء قمی از نویسندگان اواخر دوره سلجوقیان بزرگ در مورد عقاید فلسفی صفی‌الدین یکی از منشیان دیوانی وزارت عمادالدین ابوالبرکات که بعد از انوشروان وزارت سلطان مسعود را یافت نقل می‌شود:

«صفی‌الدین متهتک بود از ورع و تقوی دور، جرم او محض جرم بود. پیوسته مطالعت جهل کردی که مستی بی‌دین آن را حکمت نام کرده‌اند... این جماعت (اهل فلسفه) لگامی بر سر اسب می‌کنند که بناگوش اسب حالی ریش کند... طبع این جماعت سردتر از مزاج گرم است. ماهی سقنور ایشان برابر کافور است. طبع صندل به اضافت با ایشان گرم باشد. فلاسفه اسلام بین هذیانی می‌گویند همچون عققند که در روش تشبه به کبک کند از روش خود بارم‌اند و بدان نرسد همچنان که کسی سراب ببیند آب بریزد. بنخشک با باز اشهب می‌پرانند قرآن مجید برایشان خواند چون آب صافی



است که در زیر درخت خشک نهاد آن را فایدتی نباشد از حکمت پوسیده ایشان کاری

نگشاید...» (ابوالرجاء قمی، ۱۳۶۳: ۸۵-۸۶)

در واقع ابوالرجاء در زمره نویسندگانی است که دغدغه وحدت جهان اسلام و همدلی خلافت با سلطنت را داشتند. وی در کنار مواضع تند نسبت به اسماعیلیه با عنوان «ملاحده مخاذیل» (همو، ۲۶۳) مواضع تندی نسبت به اهل حکمت و فلسفه داشته است. آن‌ها فلسفه را در تعارض با عقاید دینی از جمله وحی و احکام و قوانین شریعت می‌دیدند. چون از نگاه اهل شریعت میرا از هرگونه استدلال و سؤال و تردید بوده، در حالی که فلسفه و حکمت بر مدار منطق و استدلال بوده است، در نهایت راه حل قضیه را در نفی فلسفه دیدند (صدقی، ۱۳۹۳: ۳۲۱). در واقع وی علمی را مفید می‌داند که دارای فایده اخروی باشد (ابوالرجاء قمی، ۱۳۶۳: ۲۵۴)، با این وجود وی قائل به علمی است که مجهز به برهان‌های عقلی باشد، که از نظر وی علم کلام به عنوان علم برتر که هده آن دفاع منطقی از دین و شریعت در مقابل منتقدان و استدلال‌های فلاسفه است اهمیت ویژه‌ای داشت. «اصل علم کلام است...» (همو، ۲۳۸) و از سوی دیگر معتقد بود باید از علم کلام برای رفع اختلافات علمای حنفی و شافعی و اتحاد با شریعت اهل سنت بهره برد (همان).

دومین روایت از کتاب تلخیص ابلیس ابوالفرج بن جوزی واعظ بغدادی حنبلی قرن ششم نقل می‌شود:

«تسلط ابلیس بر فیلسوفان از این راه است که ایشان با عقل و فکر خود تکروی می‌کنند و بی‌اعتنا به آن چه انبیا آورده‌اند طبق پندارهای خویش سخن می‌گویند بعضی‌شان مثل دهریه برای عالم صانعی قائل نیستند چنان که نوبختی و غیر او از بعضی‌شان حکایت کرده‌اند... بسیاری از احمقان در اعتقاد به راه فلسفه رفته... از خداوند می‌خواهیم ما را در دین ثابت بدارد و از شر دشمنان محفوظ بدارد.» (ابن-جوزی، ۱۳۶۸: ۴۰، ۳۶)

ابن جوزی در رد اندیشه‌های فلسفی از آثار متکلمان استفاده کردند و به ندرت به آثار و اندیشه‌های فلاسفه اسلامی از جمله فارابی و ابن سینا اشاره کرده است. برخی اندیشه‌هایی که درباره تاریخ فلسفه نوشته خلاف واقع است و به نظر می‌رسد که او بدون آشنایی با آثار فلاسفه اسلامی به نقد و نکوهش پرداخته است (ابراهیمی دینانی، ۱۳۷۹: ۲۶۱/۲-۲۶۷). از نظر ابراهیمی دینانی ابن جوزی واعظ، مفسر و فقیه حنبلی با تاکید بر لزوم عقل و استدلال برای وصول به اعتقاد دینی کتاب تلخیص ابلیس را آغاز می‌کند. اما پس از سرزنش فیلسوفان و ناتوان از توفیق و مناظره با



آنان خواننده کتاب را میان تقلید که عقل در آن راه ندارد و استدلال عقلی که ترک جمود بر ظواهر است سردرگم رها می‌سازد (همو، ۱۳۷۶: ۵۷).

نابراین یکی از مسائل مهم در دوران سلجوقیان تعارضات فکری این دوران بود که توقف رشد علوم عقلی به ویژه فلسفه و منطق در برابر جریانات تصوف و تشریح بود که علل آن اهداف سیاسی و مذهبی حکومت سلجوقی که ضرورتاً اتحاد با جهان سنت و خلفای عباسی بود. مقابله بزرگانی چون خواجه نظام الملک و مدرسان مدرسه نظامیه چون امام محمدغزالی را در این چارچوب می‌توان تفسیر کرد که انعکاس آن را در آثار تاریخی، ادبی و فلسفی این دوران می‌توان مشاهده کرد.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که گفته شد دولت سلجوقی با واگذاری قدرت میان نهادهای خلافت، وزارت و امیران به نوع جدیدی از مشروعیت دست یافت که تا آن زمان بی‌سابقه بود. همین مشروعیت موجب تداوم قدرت سلجوقیان و تبدیل آن به امپراتوری شد. اما این حکومت از اواخر دوره ملک شاه دچار تعارضاتی شد که باعث بحران مشروعیت و منازعات جانشینی شد. آن چه که مسلم است خلفای عباسی درصدد افزایش قدرت خود بودند و این تیرگی روابط از دوره ملک شاه شروع شد که سعی داشت نوه خود را به خلافت برساند. بعد از ملک شاه نیز سیر افزایش قدرت خلفای عباسی ادامه یافت، در صورتی که سلاطین سلجوقی قدرت رو به ضعفی داشتند. از طرف دیگر چالش بعدی میان طرفداران حکومت متمرکز و حامیان ملوک الطوائفی بود که خواجه نظام الملک طرفدار حکومت متمرکز طبق الگوی ایران باستان بود و احیای قدرت پادشاهی ایران طبق سنت‌های ایرانی و بالطبع افزایش قدرت خود و فرزندان خود و ملک شاه به بهانه طرفداری از سنت‌ها و در واقع به دلیل افزایش قدرت خواجه نظام الملک را از سر راه برداشت، که این منازعات بین امرا و وزیران با پادشاهان ادامه یافت، تا جایی که در تاریخ سلجوقی دیگر وزیری چون خواجه نظام الملک وجود نداشت. بحران بعدی ورود زنان از اواخر دوره ملک شاه بود به طوری که ترکان خاتون و تاج الملک ابوالغنائم در یک گروه بودند و نظام الملک و خاندانش در گروهی دیگر، که این اختلافات منجر به ضعف بیشتر حکومت سلجوقی شد.

تعارضات فکری نیز بخش دیگری از بحران مشروعیت در دوره سلجوقی بودند که مدارس نظامیه و مدرسان آن مثل امام محمد غزالی نقش زیادی در توجیه مشروعیت سیاسی حکومت سلجوقیان داشتند، تعصب مذهبی و بی



توجهی به علوم عقلی در کوتاه مدت باعث وحدت سیاسی و مذهبی حکومت سلجوقیان شد اما در دراز مدت موجب خردستیزی و انفعال ایران و جهان اسلام شد.

منابع

- آزاد ارمکی، تقی، کمالی، مریم (پاییز و زمستان ۱۳۹۱). «مشروعیت سیاسی و ساختار قدرت در حکومت سلجوقیان»، جامعه‌شناسی تاریخی، دوره ۴، ش ۲.
- آقسرایبی، محمد بن محمد (۱۳۶۲). مسامره الاخبار و مسایره الاخبار، تصحیح عثمان توران، تهران: اساطیر.
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (تابستان ۱۳۷۶). «عقل و استدلال در تفکر ابن جوزی»، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۶.
- _____ (۱۳۷۹). ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۱ و ۲، تهران: طرح نو.
- _____ (۱۳۷۵). منطق و معرفت در نظر غزالی، تهران: امیرکبیر.
- ابن اثیر جزری (۱۳۷۱). تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۲۳-۲۶، ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران: موسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن جوزی، ابوالفرج (۱۳۶۸). تلبیس ابلیس، ترجمه علی رضا ذکاوتی قرگزلو، تهران: مرکز دانشگاهی.
- _____ (۱۹۹۲/۱۴۱۲). المنتظم فی تاریخ الملوک و الانبیاء، ج ۱۷، بیروت: چاپ عبدالقادر عطا.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۷۷). العبر، ج ۲، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن طباطبا، محمد بن علی (ابن طقطقی)، (۱۳۸۴). تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت اسلامی، تصحیح محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن العبری، غریغورس بن هارون (۱۳۷۷). مختصر تاریخ الدول، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابوالرجاء قمی، نجم الدین (۱۳۶۳). تاریخ الوزراء، تصحیح محمدتقی دانش پژوه، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- افضل الدین کرمانی، ابو حامد احمد بن حامد (۱۳۲۶). تاریخ افضل یا بدایع الازمان فی وقایع کرمان، تصحیح مهدی بیاتی، تهران: چاپخانه دانشگاه.



_____ (۲۵۳۶). **عقد العلی للموقف الاعلی**، تصحیح علی محمد عامری نائینی، تهران: روزبهان.

روزبهان.

باسورث، سی.ای (۱۳۶۶). **تاریخ ایران کمبریج**، ج ۵، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

بنداری، فتح بن علی (۲۵۳۶). **تاریخ سلسله سلجوقی**، ترجمه محمدحسین جلیلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

پرگاری، صالح، حسینی، مرتضی (پاییز ۱۳۸۹). «**تصوف و پیامدهای اجتماعی آن در دوره سلجوقیان**»، تاریخ در آینه پژوهش، سال هفتم، ش سوم.

حسینی، صدرالدین ناصر بن علی (۱۳۸۰). **زیده التواریخ (اخبار امرا و پادشاهان سلجوقی)**، ترجمه رمضان علی روح الهی، تهران: نشر شاهسوند بغدادی.

حلمی، کمال الدین (۱۳۸۴). **دولت سلجوقیان**، ترجمه عبدالله طاهری ناصری، قم: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

خواندمیر، غیاث الدین بن هماد الدین (۱۳۳۳). **تاریخ حبیب السیر**، ج ۲، تصحیح محمد دبیر سیاقی، با مقدمه جلال الدین همایی، تهران: خیام.

داوری اردکانی، رضا (تابستان ۱۳۸۸). «**غزالی و فلسفه اسلامی**»، جاویدان خرد، ش ۳.

راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۶۴). **راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق**، تصحیح محمداقبال و مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر.

زهرانی، محمد مسفر (۱۳۹۳). **نظام وزارت در دولت عباسیان، آل بویه و سلجوقیان**، ترجمه ستار عودی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

غزالی، امام محمد (۱۳۸۲). **تهافت الفلاسفه یا تناقض گویی فیلسوفان**، ترجمه علی اصغر حلبی، تهران: جامی.

_____ (۱۳۸۲). **المنقذ من الضلال**، ترجمه صادق آینه وند، تهران: امیرکبیر.

_____ (۱۳۶۷). **نصیحه الملوک**، تصحیح جلال الدین همایی، تهران: نشر هما.

طباطبایی، جواد (۱۳۷۲). **درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی ایران**، تهران: کویر.

فرای، ریچارد (۱۳۶۳). **تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه**، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

فیرحی، داود (۱۳۷۸). **قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام**، تهران: نشر نی.



- _____ (۱۳۷۸). قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، استاد راهنما: محمد رضوی.
- صدقی، ناصر (۱۳۹۳). تاریخ نگاری ایران در دوره سلجوقی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- صفی، امید (۱۳۸۹). سیاست و دانش در جهان اسلام، ترجمه مجتبی فاضلی، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی واجتماعی.
- لانوست، هنری (۲۵۳۵). سیاست و غزالی، ج ۲، ترجمه مهدی مظفری، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ.
- لمبتون، آن، کی، اس (۱۳۷۰). تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر نی.
- _____ (۱۳۸۰). دولت و حکومت در اسلام، ترجمه و تحقیق محمد مهدی فقیهی، تهران: شفیعی.
- _____ (۱۳۶۶). تاریخ ایران کمبریج، ج ۵، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
- کرون، پاتریشیا (۱۳۸۹). تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام، ترجمه مسعود جعفری، تهران: انتشارات سخن.
- میرخواند، محمدبن خاوندشاه بن محمود (۱۳۸۰). تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک الخلفا، ج ۴، تصحیح جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- نظام الدین الحسینی، محمد بن محمد (۱۳۸۸). العراضه فی الحکایه السلجوقیه، به کوشش مریم میر شمسی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر افشار یزدی.
- نظام الملک، ابوعلی حسن بن علی (۱۳۱۰). سیاست نامه، تصحیح سید عبدالرحیم خلخالی، تهران، با سرمایه کاوه و معرفت.
- نیشابوری، ظهیر الدین (۱۳۳۲). سلجوقنامه، با مقدمه میرزا اسماعل افشار، تهران: نشر خاور.
- وبر، ماکس (۱۳۸۴). اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس نوچهری، مهرداد ترابی نژاد و مصطفی عمادزاده، تهران: (سمت).